

احمدرضا صدری بررسی ادوار گوناگون حیات سیاسی و اجتماعی اشرف پهلوی به مثابه یکی از شاخص ترین نمادهای قدرت در رژیم گذشته، همواره در کانون توجه صفحه تاریخ «جوان» بوده است. در مقالی که هم‌اینک پیش روی شماست، نقش همزاد محمدرضا پهلوی در آغازین سالیان سلطنت وی تا طلاق شاه از فوزه به فؤاد مورد بازخوانی قرار گرفته است. امید آنکه در آستانه چهلمین سالروز انقلاب شکوهمند اسلامی مفید و مقبول آید.

□□□

دولت مستعجل دولت‌ها در آغازین سالیان سلطنت محمدرضا پهلوی

در اوایل سلطنت محمدرضا پهلوی در طی سال‌های ۱۳۲۰ و بعد از آن، نخست‌وزیرهای متعددی زمام‌امور را به دست گرفتند، اما اوضاع سیاسی ایران، دولت آنها را مستعجل کرده بود؛ فروغی، سهیلی، قوام، بیات، حکیمی و صدر از جمله آن نخست‌وزیرها بودند و به جز احمد قوام و علی سهیلی، جامه صدارت بر اندام آنان بیشتر از یک سال دوام نیاورد. برخی از این افراد مثل ابراهیم حکیمی و احمد قوام طی این چهار سال، در دو دوره متناوب به عنوان نخست‌وزیر منصوب شدند.

در این میان احمد قوام مشهور به قوام‌السلطنه ویژگی‌های دیگری داشت. او در سیاست، مردی مجرب بود و دوران سیاسی رضاشاه را نیز از سر گذرانده بود و در دوره محمدرضا سه بار بر کرسی نخست‌وزیری ایران تکیه زد. ابتدا در سال ۱۳۳۱ از ماه دوم تابستان تا دومین ماه زمستان، نخست‌وزیری را تجربه کرد. پس از آن سه سال در خارج از کوز سیاست، روزگار گذراند و مجدداً در بهمن ۱۳۳۴ به صدارت نشست و این بار حدوداً دو سال بر این مسند تکیه زد و سرانجام در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ برای سومین بار، کسوت صدارت را به تن کرد؛ اما این دوره نخست‌وزیری او پنج روز بیشتر طول نکشید و در همین چند روز، طعم قدرت و سقوط را چشید.

شاه و خاندان سلطنت در دوران صدارت احمد قوام

قوام در دوره دوم نخست‌وزیری خود، پادشاه جوان ایران را اقتدر قابل توجه نمی‌دید که در امور مملکتی با او مشورت کند و نظر او را جویا شود. این اقتدار قوام نه تنها چندان به کام محمدرضا گوارا نبود بلکه اطرافیان وی از جمله اشرف را نگران کرده بود. آنها از این مسئله در هراس بودند که نکتد قوام با استفاده از اقتدار خود، میدان را از پادشاه بی‌تجربه ایران برباید و تختش را متزلزل کند. این نگرانی شاه و دربار را از جهات دیگری هم توجیه می‌کرد؛ از یک طرف قوام چند سالی از میدان سیاست کناره گرفته بود ولی مطبوعات و مردم هنوز مدیریت و کاردانی او را به یاد داشتند. همین امر سبب شد تا او بتواند در میان مردم و مطبوعات، محبوبیتی چشمگیر به دست آورد. اگر شاه در سال ۱۳۳۴ و مجلس به او رو آورد و مجدداً به نخست‌وزیری او تن داده، بی‌شک به محبوبیت او در بین مردم توجه داشت. وانگهی در سال ۱۳۳۴ که جنگ جهانی دوم به پایان رسید، ایران دست به گریبان مسئله‌ای دیگر شد. گذشته از کرستان که اعلام خودمختاری کرده بود و البته کنترل شد، آذربایجان، کانون توجه همه ایرانیان شد. در این منطقه با رهبری فردی کمونیست به نام سید جعفر پیشه‌پوری و با حمایت ارتش سرخ، کوس تجزیه‌طلبی سر داده شد. تشکیل «جمهوری خودمختار آذربایجان» رسماً اعلام شد. این واقعه، شاه‌خام ایران را به‌شدت مضطرب کرد و خطوط ترس را در چهره او نمایان ساخت. بنابراین به جست‌وجوی مردی پرداخت که برای مهار این واقعه و هم‌برای حفظ تاج و تختش، چاره‌ای اندیشه کند و تدبیری کارساز از خود نشان دهد. پس بی‌درنگ به سرار قوام، این سیاستمدار ۷۰ساله رفت و دست‌نیاز و کمک‌خواهی به سوی او دراز کرد تا بتواند این روزگاران سخت را هم از سر بگذراند.

فروستنن واقعه آذربایجان در روزهای قدرت قوام (سال ۱۳۲۵) (۱۲۲۵) و اگرچه با کمک امریکا به افزایش محبوبیت قوام کمک کرد، اما محمدرضا را شادمان نکرد. او از روزگاری می‌ترسید که قوام، تمامی سلطنت و حکومتش را با بهره‌گیری از سیاست و کاردانی و محبوبیتش تسخیر کند. پس به وسوسه و تحریک اطرافیان و اشرف، در پی چاره‌ای بود که صدارت را از قوام باستاند. او راه‌های گوناگونی را برای برکناری بی‌سر و صدای قوام آزمود. از جمله اینکه شخصی به نام احمدعلی سپهر، منسپور به مورخ الدوله را وارد کابینه قوام کرد تا مدتی او را به جای قوام بنشاند که البته قوام این سیاست محمدرضا را دریافت و سپهر را برکنار و تبعید کرد.

تنگ شدن عرصه بر اشرف در دوران صدارت قوام

علاوه بر محمدرضا، اشرف نیز روزگاری خوش در ایام صدارت قوام نداشت. با گسستش اقتدار قوام، رفته رفته عرصه بر اشرف تنگ شد. به همین منظور سعی کرد نظر برخی از افراد دربار پهلوی، همواره سهمی در حد وزارت، منصب او می‌شد. او از افراد مورد اعتماد محمدرضا و از دوستان نزدیک و صمیمی اشرف بود. علاوه بر هژیر، دکتر منوچهر اقبال، وزیر بهداری کابینه قوام، وزیر دیگری بود که اشرف برای دخالت در امور سیاسی، توجه به او را مناسب دید و به او رو آورد و سعی کرد از طریق او خواسته‌های خود را عملی کند، اما با این همه، قوام مانع غیرقابل گذری بود. از یک طرف او به دلیل بی‌تجربگی و جوانی محمدرضا، چندان مایل نبود در تصمیم‌های خود نظرات شاه را جست‌وجو کند و از طرف دیگر فردی نبود که دست هر کسی را در سیاست باز گذارد و همه را در تصمیم‌گیری کشور دخیل کند یا اینکه از توصیه‌ها و اعمال نظرهای مداخله‌گراانه اطرافیان شاه، به‌ویژه اشرف فرمانبردار کند. همه این امور سبب شد تا از قوام درخواست شود که استعفاي خود را اعلام کند، اما قوام با دلگرمی از پشتیبانی مجلس که تعداد قابل توجهی از نمایندگان آن از میان حزب وابسته



اشرف پهلوی در دهه ۴۰



اشرف در ماجرای اختلاف برادرش و فوزه به فواد، فرصت را غنیمت دانست و نامه‌ای را با امضای «خیر خواه شما» به زبان فرانسه تنظیم کرد و در آن فوزه به را از تصمیم اطرافیان شاه و درباریان به مسموم کردن و قتل او ترساند. رساندن بی‌سر و صدا و پنهانی این نامه به فوزه به در مصر کار آسانی نبود. به همین دلیل به همسر حسین علاء، وعده داد که با جدایی شاه و فوزه به، دخترش ایران را به عقد شاه در خواهد آورد. به این امید، همسر حسین علاء در سفر خویش به مصر این نامه را به فوزه به رساند

حال و احوال اشرف پهلوی در سالیان آغازین سلطنت همزاد خویش

عقده دخالت در همه چیز!

به قوام انتخاب شده بودند، حاضر به استعفا نشد و برای تثبیت موقعیت خود و هم برای نشان دادن جایگاه خود به دربار، از مجلس درخواست رأی اعتماد کرد. در این ایام، برخی از مطبوعات، انتقاد از قوام را در دستور کار خود قرار دادند و به او تاختند و حتی نسبت‌های ناروای اخلاقی را سزاوار او دانستند. علاوه بر مطبوعات، نمایندگانی هم در مجلس بودند که با سیاست‌های قوام مخالف بودند و در برابر تقاضای قوام، از مخالفت خود دریغ نکردند. از این رو قوام، بر خلاف انتظار، موفق به کسب رأی لازم نشد و در پایان سال ۱۳۳۶ پس از دو سال، از صدارت کنار رفت. این همان فرجام دلخواه محمدرضا و اشرف در ستیز و مبارزه با قوام بود؛ فرجام یک جنگ قدرت که طرفین آن بیش از مصالح ملت، به دام و اقتدار خود می‌اندیشیدند.

ملنی با عنوان: خیر خواهی اشرف برای فوزه!

در روزهایی که اشرف، سرگرم زورآزمایی با نخست‌وزیر باتجربه‌ای به نام قوام بود، از قربانی زبانه در دربار هم غافل نماند. او در استیلا و نفوذ خود بر شاه، حتی قادر به تحمل مانعی قابل گذر به نام فوزه نیز نبود. پس همدست با مادر خود، تاج‌الملوک، این عروس از مصر، فوزه به، به دلایل گوناگونی از اینکه ملکه یکی از امپراتوری‌های شرق است، خوشحال نبود و از زندگی یکنواخت و بی‌تنوع درباری دل‌زده و خسته بود. با این همه به وجود دخترش، شهناز، برای تداوم زندگانی‌اش دل خوش کرده بود و هم به دلیل احساس محبت به شاه، انگیزه‌ای برای ماندن در ایران یافته بود. اما برعکس، محمدرضا همسری وفادار برای او نبود. خیردار شدن فوزه از بی‌وفایی شاه و مطلع شدن از خیانت‌های وی کافی بود تا آخرین انگیزه خود، ماندن فوزه به را از او بگیرد و او را رهنسای مصر کند. بنابراین وقتی خیرب از تباط محمدرضا با زنی به نام مهری دیوسالار به فوزه رسید، او لب از هر چه سخن بست و بار سفر بست و راه قاهره را در پیش گرفت تا شاید بتواند در جمع خانواده خود، دربار پهلوی را با همه سختی‌ها و بی‌وفایی‌هایش، بسرای مدتی هر چند کم از یاد ببرد؛ اما سفر او چندان طولانی نشد و به ایران بازگشت. پس از برگشت به ایران، فوزه به

عاریچ

کتب و کور ۸۸۴۹۸۴۷۹

پیش‌خواب

نظری بر اثر تاریخی- تحلیلی «قلمرو اندیشه آل‌احمد»

در میقات خسی شد و در ادبیات کسی



محمد رضا کائینی
اشر تاریخی- پژوهشی «قلمرو اندیشه ال‌احمد» در زمره آثار ای است که در دهه ۶۰، درباره زندگینامه نویسنده نامدار معاصر زنده‌یاد

جلال آل‌احمد نشر یافته است. این پژوهش که از سوی انتشارات دانشگاه تهران نشر یافته، مقدمه‌های به قلم دکتر سید محمد مهدی جعفری ریاست وقت این نشر دارد که شمه‌ای از آن به قرار ذیل است:

«غوغای جنگ جهانی دوم بر خاسته، گشتار و ویران کردن و آتش زدن و نابودی همه جا را دربر گرفته بود. بر بادکنکی ایران ناگهان به وسیله بادکنده‌اش تهی شد و از ایران اخراج گردید. فضای سیاسی باز شد. غول از برابر جریان آب چشمه‌ه کنار و سیلان آب به سوی تشنگان برقرار گردید. خرس سیاه‌قلب‌شمال و کفتار پیر دشت‌های غرب به میدان آمدند و به جولان پرداختند. عقده زبان‌ها بر گشاد و قلم‌ها به راه افتاد و سخنوران بگفتند و نویسندگان بر آفتفتند. جوان‌های مسلمان که پناهگاه استواری نداشتند و طبع سرکش آنان به مسائل سطحی و کهنه، و شیوه‌های تبلیغ فرسوده و دفع‌کننده راضی نمی‌شد، به پناهگاه‌های به ظاهر استوار، و در باطن بی‌قرار، پناه‌جستند و زبان و قلم، و مغز و احساس خود را در اختیار گذاشتند. از جمله آنان آل‌احمد که از جمع مسلمانان سنتی بیرون رفت و به توده‌ای‌ها پیوست.

ایران در تلاطم عقاید و ادبیات و سیاست و اندیشه چنان گرفتار بود که هیچ‌کس خود نمی‌توانست به آزادی و با فرغ بال مسیر خود را انتخاب و هدفی را دنبال کند.

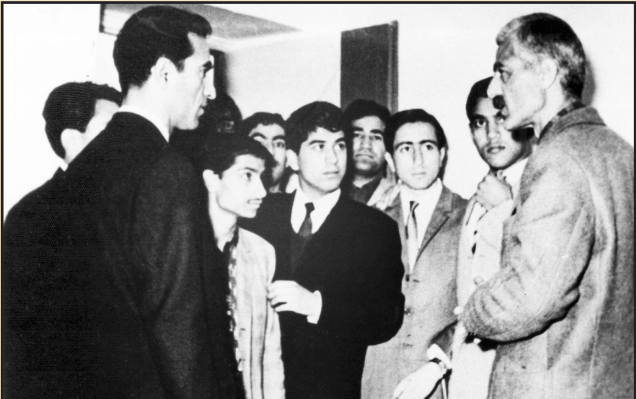
که با امضای محمدرضا و شهناز راهی قاهره می‌شد، اما بی‌جواب می‌ماند. اقدام‌های سیاسی سفیر ایران و مصر و شخصیت‌های سیاسی هم راه به جایی نبرد. سفر ملکه ایران از مصر و تلاش‌های نافرجام شاه و نمایندگان‌ش برای بازگرداندن فوزه به ایران دو سال طول کشید. حتی وعده شاه به اخراج مادر و خواهرش از دربار نیز بیهوده بود و طلاق، کمترین چیزی بود که فوزه و پس از او برادر تاجدارش، ملک فاروق، به آن راضی می‌شدند.

این موضع دربار مصر، شاه را به اندازه‌ای نگران کرد که حتی بی‌توجه به تاج و تخت خود، رفتاری سخفانه کرد پیش گرفت شاید بتواند روزی قوام را بد ناشیوی خود را برگرداند. آخرین نامه‌های محمدرضا به دربار مصر بیشتر به گزارش یک زبردست به مافوق شباهت دارد تا نامه‌ای به همتای خود در کشور دیگر:

«عشق و علاقه من به خواهر شما به قدری شناخته شده که نیازی به تأکید ندارد... به یقین، اعلیحضرت به خوبی در جریان هستند که بعد از وقایع ۱۳۲۰...

قدقر درگیر امور مملکتی بودم و تا چه اندازه به مهرکارت نیاز داشتم... روزی نبود که به‌موقع در کاخ نبوده باشم و غذا را با ایشان صرف نکرده باشم. باید بگویم که همیشه ساعت ۹ به منزل می‌آمدم و جز در موارد استثنایی دیر نمی‌کردم. در مورد سلامتی علیاحضرت ملکه باید آذنان شیم که در این مورد من تقصیری نداشتم... من همیشه با ایشان بهترین برخورد را داشتم و این او بود که به سردی با من رفتار می‌کرد. او هیچ‌گاه مرا در کارهای مملکتی یاری نمی‌کرد».

تلاش‌های هیچ یک از واسطه‌های شاه در رضایت فوزه برای بازگشت به ایران نمری در پی نداشت و مرغ وحشی دل فوزه به زبانی که بر خاسته بود، هرگز ننشست. پایان همه این تلاش‌های سه‌ساله، اطلاعیه «طلاق فوزه» بود که از سوی وزارت دربار در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۲۷ ش ۱۶ اکتبر ۱۹۴۸م از رادیو و تلویزیون پخش شد و این همان چیزی بود که اشرف به آن نیاز داشت. وقتی خبر طلاق منتشر شد، محمدرضا به سفر خویش به مصر این نامه را به فوزه به رساند. رؤیت این نامه توسط فوزه جز از تن درآوردن رخت شاهانه و درباری ایران مفهومی دیگر نداشت. سیلاب اشک و شدت اندوه و غم برای فوزه، ارمغان این نامه از ایران بود. پس از آن، فوزه به دیگر چشم از ایران کند و اندیشه سفر به ایران را از یاد برد. از همین ایام روزگار بی‌قراری شاه فرا رسید و سیل نامه‌ها و تلگراف‌ها بود



دهه ۴۰. تیریز، جلال آل‌احمد در گفت وگوبا ننی چندا دانشجویمان

اهل درد است که تجزیه و تحلیلی از او بکند – تربیت اولیه او را بفهمد- زندگی و محیط او و مضامدهای فکری او را بشناسد، مقاطع زندگی و تحول اندیشه و رفتار او را در طول عمرش مطالعه کند که به کجا کشانیده شده است. بعد قضاوت کلی از او و دوره و بنماید و جایگاهش را مشخص سازد. رسم است که شخصیت‌های ارزنده را محققین برده‌بردار می‌معرفی می‌کنند و در معرفی لازم نیست موافق و مخالف داشته باشد و کافی است که بدایتیم او حرف‌هایی تازه دارد یا سعی کرده حقیقت را از مجاز و اهل صدق رازان اهل ربا جدا کند یا افکار را از قالب‌های سنتی بیرون بیاورد و مردم را تحرک دهد و جامعه را پویا سازد و به هر حال در سلسله محییان قرار بگیرد و این خاصیت انسان‌های متفکر متحولی است که با داشتن انقلاب فکری و روحی‌شان در هر جامعه‌ای آنان را محترم می‌داند و وجودشان مغتنم است. ذکر این نکته، ضروری به نظر می‌رسد که آشنایی نگارنده با آل‌احمد در سال‌های آخر عمر اوست که پخته‌ترین ایام زندگی او را تشکیل می‌داد و لذا آنچه درباره او در صفحات آتی به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد غالباً مربوط به همین ایام است و هم حاصل مطالعه آثار اوست که با وجود فشار روزگار بر اهل قلم، آن مقدار اثر و نوشته و خاطره از او باقی مانده است که از روی آن به هر حال موضوع اصلی این دفتر، پرداختی از مقام قلم در دست آل‌احمد است و شامل مطالب اجمالی است که برده‌برداری از برخی ارزش‌های حقیقی آن مرحوم دارد. و چون در این مقام، آل‌احمد در رابطه با آثارش تحلیل بیشتری می‌طلبید، مطالبی دیگر از جمله زبان نثر و اندیشه و هنر و شخصیت او و معرفی یکی دو اثرش افزوده گشت و هم کتاب‌شناسی کوتاهی از نوشته‌ها درباره او در مطبوعات.»



دهه ۴۰. اشرف پهلوی در کنار همزاد قوام



با گسستش اقتدار احمد قوام، رفته رفته عرصه بر اشرف تنگ شد. به همین منظور سعی کرد نظر برخی از وزرای کابینه وی را به خود جلب کند. عبدالحسین هژیر، وزیر اقتصاد کابینه احمد قوام، وزیری بود که به اشرف روی خوش نشان می‌داد. هژیر نیز همچون قوام از افراد تحت نفوذ انگلیسی‌ها بود و در تقسیم قدرت دربار وزارت، منصب او می‌شد. او از افراد مورد اعتماد محمدرضا و از دوستان نزدیک و صمیمی اشرف بود. علاوه بر هژیر، دکتر منوچهر اقبال، وزیر بهداری کابینه قوام، وزیر دیگری بود که اشرف برای دخالت در امور سیاسی، توجه به او را مناسب دید و به او رو آورد و سعی کرد از طریق او خواسته‌های خود را عملی کند، اما با این همه، قوام مانع غیرقابل گذری بود. از یک طرف او به دلیل بی‌تجربگی و جوانی محمدرضا، چندان مایل نبود در تصمیم‌های خود نظرات شاه را جست‌وجو کند و از طرف دیگر فردی نبود که دست هر کسی را در سیاست باز گذارد و همه را در تصمیم‌گیری کشور دخیل کند یا اینکه از توصیه‌ها و اعمال نظرهای مداخله‌گراانه اطرافیان شاه، به‌ویژه اشرف فرمانبردار کند. همه این امور سبب شد تا از قوام درخواست شود که استعفاي خود را اعلام کند، اما قوام با دلگرمی از پشتیبانی مجلس که تعداد قابل توجهی از نمایندگان آن از میان حزب وابسته